

رهاورد جامعه‌شناسی مسلمان در تنقیح دو گانه ساختار و عاملیت: بررسی موردی سه نظریه

شهلا باقری

دانشیار دانشگاه خوارزمی، ایران، کرج.

sbagheri@khu.ac.ir

رضا نظریان

کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی دانشگاه خوارزمی، ایران، کرج.

rezanzr45@gmail.com

چکیده

«ساختار و عاملیت» از مهمترین مباحث نظری و بنیادی موجود در جامعه‌شناسی معاصر است. ساختار و عاملیت هریک دارای ویژگی‌های مخصوص به خود هستند. ضرورت توجه به این دو عنصر در تبیین پدیده‌های اجتماعی، منجر به پدید آمدن نظریات متنوعی شده است که هر یک از طریق فرایند متفاوتی، سعی در حفظ اصالت یکی و یا توأمان این دو در یک نظریه اجتماعی دارند. این مقاله با استفاده از روش مقایسه‌ای، در صدد کشف عناصر مشترک و متمایز موجود در سه نظریه مربوط به تبیین مسأله «رابطه ساختار و عاملیت» است. سه نظریه‌ای که می‌خواهند این دورا توأمان مورد توجه قرار دهند. نظریات مورد بررسی نظریه «ساختاربندی گیدنز»، نظریه «تکوین آرچر» و نظریه «اصالت فرد-جمع-رابطه زاهد» است. در این بین، نظریه زاهد، تبیین جامع‌تری از نوع رابطه ساختار و عاملیت ارائه داده است. نتیجه‌ای که از مقایسه بین این نظریات حاصل می‌شود این است که سازوکار و مکانیسم ارتباطی بین ساختار و عاملیت، با استنادات دینی

موجود در نظریه زاهد (به عنوان یک جامعه شناس مسلمان) قادر است نشان دهد که عاملیت به چه صورت به ساختار ارتباط می یابد و نیز ساختار به چه صورت به عاملیت مرتبط می گردد.

کلیدواژگان: جمع، فرد، ساختار، عاملیت، ایدئولوژی، فرهنگ.

مقدمه

تحلیل یک سئونگرانه در توضیح رابطه ساختار (زمینه اجتماعی) و عاملیت (فرد) نوعی نقص در نظریه اجتماعی محسوب می شود. چنانچه نقش عاملیت نادیده گرفته شود، چگونگی به وجود آمدن رخداد های تاریخی و اجتماعی در ابهام باقی می ماند و چنانچه نقش ساختار نادیده گرفته شود، جامعه بصورت انبوهی از فعالیت های تک تک انسان ها که نامرتبط بهم به نظر می رسند، ترسیم می شود. با آگاهی از ضعف یک سو به نگرانی در توضیح رابطه فرد و جامعه، مسأله به این صورت طرح می شود که به چه طریقی می توان فرد و جامعه را بصورت هم زمان در نظریه اجتماعی حفظ نمود، به صورتی که منجر به غلبه یکی بر دیگری نشود؟ در وهله اول به نظر می رسد برای رفع نقص یک سو به نگرانی در توضیح رابطه فرد و جامعه و حفظ فرد و جمع در نظریه اجتماعی، همین دستاوردهای نظری فردگرایی و جمع گرایی را با هم در یک نظریه بیاوریم، حل مسأله کرده ایم. اما مسأله این جا است که برای برقراری پیوند بین این دو سطح، می بایست عامل ربط دهنده ای وجود داشته باشد تا بتواند به نحو معقول این دو سطح را در یک نظریه ترکیب نماید. به این معنا که نشان دهد در سطح تجربی نحوه تعاملات بین فرد و جامعه به چه صورتی رخ می دهد. فرد از چه طریقی در ساختار موجود در یک جامعه رخنه ایجاد می کند. به همین صورت ساختار موجود در جامعه از چه طریقی بر فرد تسلط می یابد. ساختار موجود در جامعه به چه طریقی اجازه انتخاب و گزینش گری به فرد می دهد و مواردی از این قبیل.

بر همین سیاق یک نظریه کامل در توضیح رابطه فرد و جامعه، می بایست علاوه بر شناسایی عوامل ارتباطی، ویژگی های حاکم بر فرد و جامعه را نیز نشان دهد. به این معنا که فرد انجام دهنده چه نقشی در تغییر و تحولات اجتماعی است و جامعه انجام دهنده چه نقشی در این تغییر و تحولات است. بر این اساس مهمترین سوالات قابل طرح بر اساس موضوع تحقیق، بدین قرارند:

۱. در تشکلات اجتماعی فرد و جامعه دارای چه خصوصیات می هستند؟
۲. چرا از فردگرایی و جمع گرایی یکسونگرانه می بایست دوری کرد؟
۳. رابطه بین فرد و جامعه در یک تشکل اجتماعی به چه صورت است؟
۴. آیا فرد و جامعه از یکدیگر متمایزند یا به یکدیگر متصلند؟

۵. چگونه فرد و جامعه بصورت دو جانبه حفظ می شوند (بدون اینکه در یکدیگر منحل گردند)؟

علاوه بر فیلسوفان اجتماعی که به این موضوع پرداخته اند در نظریات جامعه شناختی متأخر برخی از نظریه پردازان تلاش نموده اند به سؤالات فوق پاسخی در خور دهند. از این اندیشمندان می توان از بوردیو، هابرماس، گیدنز، آرچر و زاهد نام برد.

در این مقاله می خواهیم از بین این اندیشمندان به مطالعه و مقایسه سه نظریه پرداز پرداخته و پاسخ هر یک را به سؤالات فوق بیابیم. در جمع بندی نهائی به نوعی ارزیابی می پردازیم و قانع کننده ترین پاسخ را به زعم خویش معرفی می نمائیم.

اندیشمندان مورد توجه ما آنتونی گیدنز، مارگارت آرچر و سید سعید زاهد (جامعه شناس مسلمان ایرانی) می باشند. علت انتخاب این سه اندیشمند شاخص بودن نظریه هر یک از آنان در تبیین این موضوع است. گیدنز در "نظریه ساختار بندی" خود همسان بوردیو و هابرماس در راستای ارائه نظریه ای منسجم حرکت می کند تا بتواند یک پارچگی پدیده اجتماعی را حفظ کند. آرچر در "نظریه تکوین" خود آشکارا بین فرد و جامعه تمایز قائل می شود و زاهد در "نظریه اصالت فرد-جمع-رابطه" خود به عنصر سومی-رابطه-متوسل می گردد که در اندیشه هیچ یک از نظریه پردازان قبل از او وجود ندارد. بنابراین این سه نظریه پرداز آشکارا از یکدیگر متمایز می باشند اما هر سه در پی حل یک مسئله می باشند که آن هم ترکیب کردن عامل و ساختار و یا توأمان دیدن آن ها در تبیین پدیده اجتماعی است.

روش تحقیق

در این تحقیق در راستای پاسخ به سؤالات فوق برای کشف عناصر مشترک و متمایز بین سه نظریه اصالت فرد-رابطه-جمع، "ساختار بندی" و "تکوین"، از روش تطبیقی استفاده شده است. معیاری که در این تحقیق سعی بر به کارگیری آن بوده است، انتخاب دو سطحی است که دقیقاً با یکدیگر متناظر باشند. با توجه به موضوع تحقیق، می بایست مفاهیم مورد استفاده نظریه پردازان دارای سطوح متناظر باشد، به این معنا که هر کدام از نظریه پردازان، مفهوم مورد نظر را در کلیتی مشترک به کار برده باشند، برای دستیابی به این هدف، می بایست توضیحات هر یک از نظریه پردازان در مورد مفاهیم اساسی تحقیق که عبارت از: شرایط اجتماعی یا ساختار و فرد یا عاملیت، است مورد توجه قرار بگیرد. همچنین معیارهای مشترک به کار گرفته شده در دو طرف تطبیق، از طریق توضیحاتی که هر کدام از نظریه پردازان درباره مفهوم مورد استفاده خود داده اند، قابل شناسایی

است. با آگاهی و به کارگیری این معیار در مطالعات نظری تطبیقی، در این تحقیق، سعی شده وجوه اشتراک و اختلاف مفاهیم استفاده شده توسط نظریه پردازان فوق الذکر، شناسایی شود.

۱- نظریه اصالت فرد-جمع-رابطه

دکتر سید سعید زاهد^۱ جامعه شناس مسلمان ایرانی، صاحب نظریه ای در مورد جنبش های اجتماعی است که در طی آن با توجه به اصالت فرد-جمع-رابطه، به توضیح و تشریح چگونگی توجه همزمان به فرد و جامعه، (بطوریکه منجر به غلبه یک عنصر بر دیگری نشود) پرداخته است. در اینجا شرحی بر مبانی جامعه شناختی و نظریه ایشان آورده می شود.

مبانی منطقی و نظری نظریه

برای آگاهی از مبانی نظریه زاهد، می بایست با منطق سیستمی (که ایشان در نظریه خود از آن استفاده می کنند) آشنا باشیم.

«سیستم عبارت است از یک مجموعه از اجزاء که در ربط با یکدیگر باشند و هدف خاصی را محقق سازند. در هر سیستم حداقل سه عنصر را می توان تشخیص داد: اجزاء، روابط و هدف. در بین این سه عنصر روابط نقش اجزاء در مجموعه سیستم را مشخص می کند و با کنار هم قرار گرفتن اجزاء طبق نقشی که روابط تعیین کننده آن است، هدف محقق می گردد.» (زاهد، ۱۳۷۰: ص ۹۳-۹۴ الف). زاهد بر مبنای همین نگاه سیستمی درباره اشیا عالم می گوید: «اشیای عالم بر طبق قانون اثرگذاری و اثرپذیری عمومی بر هم موثرند و همین انتقال اثر از یکی به دیگری اثبات می کند که رابطه ای بین هر دو شئی در عالم وجود دارد، عناصر و اشیا عالم علاوه بر اینکه وجودشان منوط به ارتباط اجزای داخلی شان است بر یکدیگر نیز موثرند. این تاثیر پذیری دال بر ارتباط اجزاء در خلقت است چرا که تا ربط نباشد چگونه می توان قائل به انتقال اثر شد؟» (زاهد، ۱۳۷۰: ص ۱۰۳-۱۰۴). نگاه سیستمی زاهد در نگرش او به جامعه نیز نمود می یابد: «جامعه از سه زیر سیستم سیاست، فرهنگ و اقتصاد تشکیل شده است. اگر جامعه را به یک انسان تشبیه کنیم، سیاست اراده جامعه، فرهنگ فکر و اقتصاد اعضاء و جوارح آن می باشد.» (زاهد، ۱۳۹۰: ص ۱). جامعه دارای هویتی واقعی است. به این معنا که جدای از افراد نیز دارای حضور و تاثیرگذاری است. «جامعه یک وجود حقیقی عینی است که دارای سنن مربوط به خویش می باشد، چون

۱. دانشیار بخش جامعه شناسی و برنامه ریزی اجتماعی دانشگاه شیراز

جامعه یک وجود حقیقی و عینی است، مسلماً دارای آثاری است که این آثار بر اساس اصل منظم بودن عالم تابع قواعد و قوانین معینی است.» (زاهد، ۱۳۷۰: ص ۱۲۱)

نظریه اصالت فرد-جمع-رابطه

زاهد هر سه سطح فرد-جمع-رابطه را در شناخت پدیده های اجتماعی و تبیین جامع آنها دخیل می داند، بر این مبنا نگرش نظام مند را برای توضیح فعالیت نظری خود بر می گزیند. «از آن جا که پدیده های اجتماعی تک متغیره نیستند و دارای سه جنبه کلی و مشخص می باشند، می باید با یک نگرش نظام مند مورد ملاحظه قرار گیرند. با این نحوه از نگرستن کلیه ابعاد نظری و عملی، خرد و کلان و انتزاعی و عینی موضوع قابل ملاحظه خواهند بود و رابطه بین این جنبه ها با یکدیگر مورد توجه قرار خواهد گرفت.» (زاهد، ۱۳۸۰: ص ۲۳) آنگاه زاهد دلیل اصالت سه عامل فرد، رابطه و جمع را تبیین می کند. در مورد فرد و جامعه این طور می گوید که: «فرد و جامعه دو واقعیت با آثار مخصوص به خود هستند، اگر تاریخ را مرور کنیم نقش افراد مشهور مرتباً بحث شده است، آن ها با رفتار در زمینه اجتماعی خود، با توجه به امکانات و محدودیت های زمان شان عمل نموده اند، اگر نقش افراد را ندیده بگیریم ممکن نیست بتوانیم وقایع را توضیح دهیم، اما اگر شرایط اجتماعی را نادیده بگیریم، تاریخ بصورت صفحات بی پایانی از داستان سرائی در مورد افسانه های افراد معروف در خواهد آمد، فرد خواص خود را دارد و جامعه نیز با خصلت مندی های خویش وجود دارد.» (زاهد، ۱۳۸۷: ص ۳۴) زاهد در مورد عامل رابطه این طور می گوید که: «توجه به (روابط) جهت و اهداف جنبش های اجتماعی را نشان می دهد.» (همان، ۳۳) آنگاه به نقش هر یک از عوامل پیش گفته در یک تشکل اجتماعی اشاره می کند: «می توانیم بین فرد، جامعه و روابط بین شان تمایز قائل شویم اما این سه در هر تشکل اجتماعی از یکدیگر غیر قابل تفکیک هستند، افراد بر اساس صفات شان بر جامعه اثر می گذارند، جامعه با خصوصیات مربوط به خودش آنان را متاثر می کند و روابط اجتماعی نیز نقش خود را به عنوان راهنمایی که قابلیت های افراد را با موقعیت های اجتماعی و بالعکس مرتبط می نماید بازی می کنند.» (همان، ۳۹) زاهد در ادامه عامل رابطه را با بیان مصادیق از ابهام بیرون می آورد: «ایدئولوژی، عامل ربطی جنبش هاست. اعتقادات، قوانین و مقررات، آن چه بعنوان فرصت تلقی می شود و آن چه چنین به حساب نمی آید، چگونگی استفاده از منابع و تبیین راه های عملی تعقیب اهداف جنبش، همه و همه توسط ایدئولوژی رقم زده می شود. ایدئولوژی افراد را به زمینه اجتماعی متصل می کند. قابلیت های افراد از طریق رهنمودهای ایدئولوژیک به فرصت های اجتماعی افزوده می شود و این ترکیب جنبش را در راستای جهتی که

توسط ایدئولوژی مشخص می شود، به حرکت در می آورد.» (همان، ۸۰-۸۱)

زاهد در مقاله «رابطه فرد و جامعه» (مقایسه دو دیدگاه)، این سوال را مطرح می کند که: فرد و جامعه چگونه می توانند در ارتباط با یکدیگر تحقق یابند، بدون اینکه یکی بردیگری غلبه نماید؟ از طرف دیگر اگر این دو وجود مستقل هستند و دارای خصلت های خویشند چگونه می توانند بر یکدیگر اثر بگذارند؟، ایشان با استفاده از تعریف شهید مطهری از جامعه «مجموعه ای از افراد انسان که با نظامات، سنن، آداب و قوانین خاص به یکدیگر پیوند خورده و زندگی دسته جمعی دارند» (مطهری، بی تا: ص ۱۱) می گوید: «غلبه نمودن یکی بردیگری به یک حائل نیاز دارد و اثرگذاری بر یکدیگر بدون حل شدن در هم نیز باید از طریق یک رابطه مستقل انجام پذیرد، در تعریفی که استاد شهید از جامعه ارائه می کند این عامل پیوند دهنده به نظامات، سنن، آداب و قوانین خاص، معرفی شده است، بنابراین از نظر معظم له این عامل پیوند دهنده و یا عنصر سوم است که می تواند این دو را با هم پیوند دهد، وجود همین عنصر سوم، موجب حفظ اصالت فرد و اصالت جمع، ضمن داشتن تأثیر و تأثر متقابل بر یکدیگر می شود.» (زاهد، ۱۳۶۹: ص ۱۶)

«شهید مطهری عنصر سوم یعنی نظامات، سنن، آداب و قوانین خاص را به گونه ای اختیار می نماید که خود وجودی مستقل از فرد و جامعه است و ضمن آن که فرد قادر به اثرگذاری و اثرپذیری از جامعه است، جامعه نیز قادر به اثرپذیری و اثرگذاری بر فرد می باشد.» (همان، ۱۷-۱۸)

زاهد در مورد رابطه می گوید: «رابطه از یک وجود دوگانه برخوردار می باشد، زیرا فی نفسه رابطه دوگانه است، هنگامی که بحث از رابطه می شود بایستی بین دو عنصری که این رابطه برای اتصال آن ها فعالیت می کند، تلفیق صورت بگیرد و رابطه به عنوان یک وجود دوگانه باید به دو سر این طیف متصل باشد، لازمه این اتصال رابطه با آن دو عنصر این است که رابطه از جنس آن دو شود، زیرا اگر جنسیت رابطه متفاوت از آن دو باشد، نمی تواند جزئی از آن ها شود.» (زاهد، ۱۳۸۷: ص ۱۷۰)

زاهد معتقد است که به جای فائل شدن به رابطه علی و تعیین اولویت ها برای تبیین ساختار و عاملیت، می بایست به تأثیر و تأثر متقابل فرد و جامعه بر روی هم دیگر اهمیت دهیم. زاهد به تناسب نظریه خود، از پارادایم رئالیستی استفاده می کند، «در پارادایم رئالیستی کم و کیف از هم جدا محسوب نمی شوند و این دو با هم ترکیب می شوند، اگر صرفاً بحث کمیت مطرح شود، سولاتی نظیر اولویت عناصر و نسبت آن ها با یکدیگر مطرح می شود اما هنگامی که کمیت و کیفیت با هم ترکیب می شود، این سولات پیش نمی آید.» (همان، ۱۶۹) «بحث علیت از مشترکات تمامی مکتب های علمی می باشد و منحصر به روش های اثبات گرایانه نیست، در رئالیسم نیز علت ها مطرح می شود اما بحث اولویت ها و علیت بحثی اثبات گرایانه است که بنده

مورد استفاده قرار نداده ام.)» (همان، ۱۷۹) «در رئالیسم بدنبال مجموعه ای از علت ها هستیم و نه صرفاً علتی خاص و همچنین در این روش مکانیسم ها را نیز مد نظر قرار می دهیم.» (همان، ۱۷۹) در یک جمع بندی از نظریه اصالت فرد-جمع-رابطه می توان این طور اذعان نمود که:

اصالت قائل شدن زاهد برای هر سه سطح فرد-جمع-رابطه، دارای استنادات اسلامی است. زاهد با آگاهی از جایگاه این سه عنصر در متون دینی، سعی بر وارد کردن موثر سه سطح فرد-جمع-رابطه در نظریه خود داشته است.

از سویی زاهد برای جمع اصالت قائل می شود: «وجود حقیقی جامعه با توجه به دلایل نقلی و عقلی قابل استدلال است.» (زاهد، ۱۳۷۰: ص ۱۲۱) از سوی دیگر برای فرد اصالت قائل شده و فرد را عامل تغییر اجتماعی می داند. و در نهایت با تأثیر پذیری از تعریف استاد مطهری از جامعه، چنانچه دیدیم به عامل رابطه ای که خود را در سنن و آداب و رسوم متجلی می کند نیز اصالت می دهد.

اجزای تشکیل دهنده نظریه زاهد، بصورتی منظم به یکدیگر مرتبط اند، برای نمونه زاهد بر مبنای عامل هستی شناسی که (تاریخ نباشد چگونه می توان قائل به انتقال اثر شد؟)، در جامعه شناسی علاوه بر فرد و جمع به عامل ارتباطی هم اصالت می دهد. زاهد، (فرهنگ) را که یک عامل رابطه ای است، مبنای تشخیص قلمروی یک جامعه می داند، بر این اساس در یک قلمرو سرزمینی مشخص و حتی در گروه کوچکی مانند خانواده، به اندازه شرایط عقیدتی و فرهنگی متفاوت، می تواند شرایط جامعه ای متفاوت وجود داشته باشد. این مهم نیز با استنادات اسلامی دارای همخوانی است.^۲ از آنجایی که زاهد، نگرش واقع گرایانه دارد، هر کدام از فرد-جمع-رابطه را دارای وجود

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱. از جمله آیاتی که دلالت بر اصالت جمع دارند، عبارتند از:
 یکم (وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ؛ و برای هر امتی اجلی است، پس هنگامی که اجل آنان فرا رسد، نه ساعتی آنرا پس اندازند و نه پیش) اعراف؛ ۳۴
 دوم (كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا؛ هر امتی را به سوی کتاب ان فرا خوانند) جاثیه؛ ۲۸
 سوم (كَذَلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ؛ برای هر امت کار آنان را زینت دادیم) انعام؛ ۱۰۸
 چهارم (مَنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ؛ از میان آنان امت میانه رو هستند) مانده؛ ۶۶
 پنجم (لَيْسُوا سَوَاءً مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَانِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ؛ از اهل کتاب امتی قائم هستند، آیات خداوند را در شب می خوانند) آل عمران؛ ۱۱۳

از جمله آیاتی که تأکید بر اصالت فرد داشته و برای فرد به قدرت تغییر اجتماعی قائل است آیه ۱۱ سوره رعد می باشد:
 لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا سَاءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِّنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ.

۲. در متون اسلامی نیز تأکید فراوان بر این است که افراد بر مبنای عقیده خود شرایط متفاوتی را برای خود رقم می زنند. این عنصر عقیده یا ایدئولوژی چنانچه زاهد در نظریه خود به کار برده است یک عنصر «رابطه ای» بین فرد و

واقعی و آثار حقیقی می بیند، یکی از مهمترین دستاوردهای نظری زاهد، همین حفظ آگاهانه فرد-جمع-ربطه و تعیین جایگاه و نقش آنها است. اگر بر اساس استدلالهای موجود در این نظریه، معتقد باشیم که نقش عامل رابطه ای انکارناپذیر است، در مرحله بعد به این دلیل که به این عامل اصالت داده ایم، می توانیم دقیقاً نقش آن و هیئت های ظاهری متفاوت آن در سطح تجربی را ملاحظه کرده و هر گونه ابهامی را در این خصوص بر طرف نماییم، ملاحظه می شود که در این صورت قدرت تبیین کنندگی فرد و جامعه افزایش می یابد.

۲- نظریه ساختار بندی^۱ آنتونی گیدنز

آنتونی گیدنز در نظریه ساختار بندی خود، به نحوه تعاملات بین ساختار و عاملیت توجه کرده است، او برای توضیح نحوه تعاملات بین این دو سطح از عواملی مانند پیامدهای ناخواسته و شرایط نادانسته کنش، استفاده می کند که شرح مختصری از نظریه ساختار بندی در ذیل می آید:

در نظریه گیدنز، زیر سوال بردن هر گونه تقابل بین عاملیت و ساختار قابل توجه است. گیدنز این گونه توضیح می دهد که: «جامعه صرفاً انبوهی از فعالیت ها در سطح خرد نیست و از طرف دیگر فقط در سطح کلان قابل مطالعه نمی باشد، تحلیل خرد و کلان هر دو ناقصند و این که همواره یکی از این دو مورد استفاده قرار می گیرد ناشی از فرض تقابل و تمایز میان عاملیت و ساختار است.» (گیدنز، ۱۳۸۴: ص ۱۷-۱۸ الف) مانند سه نظریه ای که در این مقاله آورده شده، نظریه گیدنز علاوه بر تعریف ساختار و عاملیت، چگونگی ارتباط آنها با همدیگر را نیز در نظر می گیرد. «بر اساس نظریه ساخت یابی، زندگی اجتماعی چیزی بیش از رفتارهای انفرادی تصادفی و اتفاقی است و صرفاً توسط نیروهای اجتماعی نیز نباید تعریف شود، در آن نظریه عامل انسانی و ساخت اجتماعی با هم در ارتباطند و تکرار رفتارهای افراد، ساخت ها را مدام بازسازی می کند، به عبارت دیگر کنش انسان ها همواره ساخت را باز تولید می کند و بواسطه همین باز تولید توسط کنش انسانی، ساخت برای کنش انسان ها محدودیت ایجاد می کند.» (همان، ۱۸) گیدنز عاملیت و ساختار را دو سر یک طیف می داند. «گیدنز بر این نظر است که الگوهای کنش و ساختار به

جمع است. برای نمونه آیه ۲۰ سوره شوری تأکید بر این امر دارد: مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ. این آیه بیانگر آن است که افراد بر مبنای نوع اراده و عقیده خود، شرایط متفاوت دنیایی و یا آخرتی را برای خود رقم می زنند.

1. structuration
2. Anthony Giddens

یک اندازه معیوب اند، در تلاش برای فایق آمدن بر این دو گانگی، این موضوع را پیش می کشد که ماساختار و عاملیت را دوگانگی ای به شمار آوریم که در آن هر دو قسمت متقابلاً اساس یکدیگرند.» (اسمیت، ۱۳۸۳: ص ۲۲۸-۲۲۹)

از نظر گیدنز، «ساختار و عاملیت دو روی یک سکه هستند، هنگامی که از یک طرف به نحوه عمل جامعه نگاه می کنیم، کنش گران و اعمال آن ها را می بینیم و هنگامی که از طرف دیگر به آن ها می نگریم، ساختارها را می بینیم.» (کرایب، ۱۹۹۲: ص ۲-۳) گیدنز با استفاده از مفهوم دو وجهی بودن ساختار چگونگی ارتباط ساختار و عاملیت را توضیح می دهد: «مفهوم ساخت مند شدن متضمن دو وجهی بودن ساختار است که به خصلت اساساً بازگشتی زندگی اجتماعی مربوط است و وابستگی متقابل ساختار و عاملیت را بیان می کند، منظور من از دو وجهی بودن ساختار این است که خواص ساختاری نظام های اجتماعی میانجی و محصول کردارهایی هستند که نظام ها را بر می سازند، ساختار محدودیت بخش و نیز توانا ساز است، هر فرایندی از کنش تولید چیزی جدید یا عملی تازه است، اما در عین حال وجود کنش منوط به اتصال آن با گذشته ای است که واسطه شروع آن کنش است، به این ترتیب ساختار به عنوان مانع کنش محسوب نمی شود بلکه عاملی ضروری در تولید آن است.» (گیدنز، ۱۳۸۴: ص ۷۷ ب) «ساختار هم میانجی و هم پیامد عمل هر روزه ای است که کنش گران با آن درگیرند.» (گیدنز، ۱۹۸۷: ص ۸) «قواعد و منابع ساخت اجتماعی در دسترس افراد قرار دارند و در این میان کنش گر ماهر با توجه به هر دوی آن ها کنش های خود را تنظیم کرده و زندگی را مدیریت می کند، این قواعد و منابع در حافظه کنش گر حضور دارند و بر عمل او اثر می گذارند، مهارت کنش گر ماهر به او این امکان را می دهد که در شرایط پیچیده و منحصر به فرد و با توجه به محدودیت ها و امکانات ساخت، روابط خود را با دیگران مدیریت نماید.» (گیدنز، ۱۳۸۴: ص ۱۹ الف)

«تمام محدودیت های اجتماعی تنها بر حسب انگیزه ها یا منافع ای که کنش گران دارند محدودیت به حساب می آیند، شما باید خود را نشان دهید که مردم همواره شما را به عنوان یک فاعل بپذیرند، فاعلیت محدودیت را مسلم فرض می گیرد اما آن چه فهمش دشوارتر است این است که محدودیت نیز فاعلیت را مسلم فرض می کند.» (همان، ۱۴۷-۱۴۸) گیدنز با تفکیک عاملیت از نیت و همین طور با انتخاب خودآگاهی کاربردی و توضیح آن، نظریه ساخت یابی خود را به نحو بهتری می نمایاند: «گیدنز کوشش می کند عاملیت را از نیت^۲ تفکیک کند، به اعتقاد او بخش

1. competent agent
2. intention

قابل توجهی از مهارت کنش گر، غیر استدلالی است و خود کنش گر نمی تواند دلایل آن را بر زبان بیاورد یا بیان کند که چه می داند و چه مواردی را در نظر می گیرد، به عبارتی دیگر تجربه عینی اجتماعی بیشتر ناخودآگاه است تا خود آگاه.» (گیدنز، : ص ۲۰ الف) «خودآگاهی کاربردی^۱ می تواند به عمل درآید و در عمل موثر باشد هر چند که نتواند به زبان آید، گیدنز در نظریه ساخت یابی بر خودآگاهی کاربردی تاکید می کند و فهم آن را برای فهم کنش اجتماعی بسیار مهم می شمارد، به رغم این که کنش گر شاید نتواند دلیل عمل خود را بیان کند، عملاً می داند که در شرایط خاص چگونه به زندگی ادامه دهد.» (گیدنز، ۱۳۸۴: ص ۲۰ الف).

فاصله گیری زمانی-فضایی^۲ در نظریه ساختار بندی:

گیدنز با استفاده از مفهوم زمان و مکان به توضیح بیشتری درباره نوع مناسبات بین ساختار و عاملیت دست می زند. «زمان و مکان عوامل درونی روابط اجتماعی محسوب می شوند و نسبت به آن خارجی نیستند، اعمال نظم یافته که توسط قواعد و منابع ساخت یافته اند، در مکان و زمان جای می گیرند و در طول سال ها و دوره ها تداوم می یابند و نهادها را ایجاد می کنند، ساخت اساساً به صورت عمل کردهای باز تولید شده عاملان در طول زمان و مکان و نیز در قالب خاطراتی که سمت و سوی رفتار آگاهانه انسانی را مشخص می سازند، متجلی می شود، بر اساس نظریه ساخت یابی مسئله اصلی همین توضیح اعمال اجتماعی نظام یافته در طول زمان و مکان است.» (گیدنز، ۱۳۸۴: ص ۲۲ الف) نکته مهم در درک مفهوم زمان و مکان در نظریه گیدنز این است که گیدنز این مفاهیم را دور از دسترس و در جایی جدای از کنشگر نمی بیند بلکه زمان و مکان را در متن زندگی اجتماعی وارد می کند. «از نگاه نظریه ساختار بندی، فاصله گیری زمانی-فضایی و ویژگی عمومی کنش های اجتماعی است، چرا که کنش های اجتماعی در پیوستار حضور-غیاب زمانی و فضایی از حضور، فاصله گرفته و به سوی غیبت حرکت می کنند.» (حاجی حیدری، ۱۳۸۸: ص ۲۲۰-۲۲۱) «فاعلیت^۳ یک جریان است نه فقط انبوهه ای از کنش های فردی، بنابراین زمان مند بودن^۴ با فاعلیت انسانی گره خورده است و لذا با فضا و مکان در ارتباط است، زیرا شما نمی توانید یک فاعل انسانی بدون کالبد داشته باشید، یک کالبد فضایی فیزیکی را اشغال می کند و خودش

1. practical consciousness
2. time-space distanciation
3. agency
4. Temporality

را در یک بستر فیزیکی به طرف دیگران معطوف می‌سازد.» (پیرسون، ۱۳۸۰: ص ۱۵۷-۱۵۸)
 از نظر گیدنز، «به طور کلی هر چه گستره زمانی- مکانی نظام اجتماعی بیشتر باشد، یعنی هر چه نهاد آن در زمان و مکان وسیع تری قرار گرفته باشد، در مقابل تغییرات و تأثیراتی که فرد عامل، خواهان به وجود آوردن آن است، مقاوم تر خواهد بود. این حالت به معنی ایجاد محدودیت در حین توان مند نمودن است. گستره زمان- مکان برخی از امکانات را از حیطة عمل انسان می‌گیرد و در همان حال، مقدرات دیگری را ایجاد می‌کند.» (گیدنز، ۱۹۸۴: ص ۱۷۱؛ به نقل از: زاهد، ۱۳۸۱: ص ۳۱-۳۲)

نتایج ناخواسته و شرایط ناآگاهانه کنش در نظریه ساختاربندی

علاوه بر بحث زمان و مکان، گیدنز با توضیح نتایج ناخواسته و شرایط ناآگاهانه کنش، به نحوی دیگر چگونگی ارتباط کنش و ساختار را از ابهام بیرون می‌آورد. «کنش های خودآگاه و ناخودآگاه افراد می‌تواند نتایج ناخواسته ای داشته باشد، به طوری که گاهی این نتایج ناخواسته می‌تواند به شرایط ناآگاهانه کنش بدل شود، هم چنین نتایج ناخواسته بعضاً ممکن است در آینده، بازتولید ساختاری شرایط کنش را فراهم کند و موجب تداوم کنش در آینده شود.» (گیدنز، ۱۳۸۴: ص ۲۰ الف) «دیمومت زندگی روزمره همچون جریانی از کنش نیت مند رخ می‌دهد اما کنش‌ها پیامدهای ناخواسته دارند، پیامدهای ناخواسته ممکن است بطور منظم بازخوردهایی داشته باشند و شرایط ناشناخته ای برای کنش های بعدی پدید آورند.» (کسل، ۱۳۸۳: ص ۱۳۴) ساخت بطور هم زمان به شخصیت و جامعه شکل می‌دهد اما در هیچ موردی این شکل دادن تام و تمام نیست، به دلیل اهمیت پیامدهای غیرعمدی کنش و به دلیل شرایط ناشناخته کنش. (همان، ۱۷۴)

در یک جمع بندی از نظریه ساختاربندی گیدنز می‌توان اذعان نمود،

اینکه ساختار هم میانجی و هم پیامد عمل هر روزه ای است که کنش گران با آن درگیرند، نوعی تلخیص نظریات گیدنز است، اما در عین حال نمی‌تواند معرف ویژه یک نظریه باشد، اینکه خواص ساختاری هم میانجی و هم محصول کردارهای اجتماعی هستند و یا اینکه «قدرت از رهگذر توانایی کنشگران در مطرح کردن دلایل خویش و در تصویب یا مقابله با یک سری فرمان های هنجاری متجلی می‌شود، اما این توانایی بر شیوه هایی از سلطه تکیه دارد که در نظامهای اجتماعی ساخته شده است.» (جلانی پور، ۱۳۸۷: ص ۳۹۳) و یا مشابه این جملات که بیان

کننده رابطه بین ساختار و عاملیت است، بارها در سایر آثار جامعه‌شناسی نیز آمده است، برای نمونه آرچر در جمله‌ای مشابه می‌گوید: «فرهنگ، توسط عاملیت انسانی ساخته شده است اما هر شکلی از کنش متقابل اجتماعی، از فرهنگ گرفته شده است.» (آرچر، ۱۹۸۶: ص ۷۷-۷۸) با توجه به مبانی نظری که تا همین جا از گیدنز بیان شد، می‌توان نقش سنت کلاسیک و معاصر جامعه‌شناسی را در تأملات نظری گیدنز، پیگیری کرد، عبارتی یکی از وجوه اهمیت کار گیدنز، سعی او در جهت وارد کردن عناصر پویای نظریات گوناگون در نظام نظری خود است. بطور خلاصه می‌توان گفت: «گیدنز در بحث از ساختار، قواعد و منابع، اندیشه‌هایی را از ساختارگرایی وام می‌گیرد. در بحث مجموعه‌های ساختاری، ویژگی‌های ساختاری و نهادها تحت تاثیر نظریه کارکردی است. می‌توان ردپای تعامل‌گرایی و بویژه تحلیل نمایشی را در مفاهیم عادی شدن و منطقه‌ای شدن پیدا کرد. مضامین و اندیشه‌های پدیدارشناسانه و روش‌شناسی مردمی، در صورتبندی گیدنز از خودآگاهی عملی و استدلالی به چشم می‌خورند و بالاخره عناصری از نظریه روانکاوی را در بحث گیدنز از انگیزه‌های ناخودآگاه و نیاز به امنیت وجودی می‌توان مشاهده کرد.» (مقدس، ۱۳۸۳: ص ۲۳) حتی بینش دقیق جامعه‌شناسانه‌ای مانند تامل در باره (نتایج ناخواسته کنش) مخصوص گیدنز نیست و جامعه‌شناسانی مانند مرتون، بسکار و... به آن توجه کرده‌اند. بسکار در مورد پیامد ناخواسته کنش می‌گوید: «مردم برای بازتولید خانواده هسته‌ای ازدواج نمی‌کنند یا برای بازتولید اقتصاد سرمایه‌داری کار نمی‌کنند، اما این، پیامد ناخواسته و نتیجه اجتناب‌ناپذیر و نیز شرط ضروری فعالیت آنها است.» (سایر، ۱۳۸۵: ص ۱۱۰) البته گیدنز در همان موضوعات مشترک نیز، یادآور تفاوت‌های بین مفهوم خود و دیگران می‌شود، برای نمونه در همین موضوع نتایج ناخواسته کنش، گیدنز متذکر می‌شود که مرتون پیامدهای پیش‌بینی نشده‌ا را به کار می‌برد، در حالیکه خود گیدنز از کلمه پیامد‌های ناخواسته استفاده می‌کند، و در تفاوت آن اینطور می‌گوید که: «پیامدهای یک عمل را می‌توان پیش‌بینی کرد، بدون آنکه بخواهیم آن عمل اتفاق بیافتد.» (گیدنز، ۱۹۸۶: ص ۳۷)

۳- نظریه تکوین مارگارت آرچر

مارگارت آرچر از جمله نظریه پردازانی است که به نوعی در صدد مرتبط کردن عاملیت انسانی با

1. unanticipated
2. unintended consequences
3. Margaret archer

نظام های اجتماعی است؛ برخی از عواملی که نظریه او را قابل توجه می کند، عبارتند از: معقول شدن نظام ها در زمان در رابطه خود با توان مندی های عاملانه افراد؛ محدود سازی عامل ها بوسیله ساختار و یا گسترش ساختار بوسیله عاملان؛ علت و معلول شدن هر کدام از نظام ها و عاملیت انسانی. در ادامه به برخی از نظرات آرچر درباره عاملیت انسانی و نظام های اجتماعی و رابطه آن ها اشاره می کنیم.

آرچر در میان نظریه پردازان مورد بحث راه دیگری را در پیش می گیرد. به این شکل که برای افراد و نظام های اجتماعی هویت قائل می شود اما آگاه است که این هویت هیچ گاه به سمت شیء واره شدن نباید سوق پیدا کند. «آرچر با همبسته ساختن خود با واقعیت گرایی اجتماعی در پی آن بود که دفاع هستی شناختی از وجود نظام های اجتماعی را مستحکم سازد، هدف اساسی طرح او تعهد در اجتناب از شیئی واره سازی نظام های اجتماعی با فرض دفاع از واقعیت آن ها است، این موضوع مستلزم مفهوم سازی افراد و نظام های اجتماعی به عنوان هویت هایی مجزا و متفاوت (اما در عین حال به نحوی وابسته به هم) است.» (پارکر، ۱۳۸۳: ص ۱۲۴) در نظریه آرچر سطح واقعیت اجتماعی نمود بیشتری می یابد هر چند آرچر این سطح را طوری صورتبندی می کند که کاملاً با کنش انسانی ارتباط می یابد. «آرچر فکر می کند اصطلاح نظام را می توان در شیوه هایی بکار برد که مکانیکی یا عاری از عاملیت انسانی نباشد، او معقولیتی را عرضه می کند که در عین مربوط کردن آن به کنش، در حد کنش تقلیل نمی کند و توسط آن تنزل نمی یابد، آرچر صرفاً تاکید دارد که نظام ها: الف) نسبتاً خودمختارند، ب) بر عامل ها ارجح اند، ج) به نحوی علی ثمربخش اند، ضمن آن که این ادعا ها مستلزم شیئی سازی انسان نیست.» (همان، ۱۲۵) «از نظر هستی شناسی، ساختار و عاملیت ضرورتاً بهم مربوط اند و از نظر تحلیلی باید برای ایجاد هر آن چه که رابطه به شمار می آید از یکدیگر متمایز شوند.» (همان، ۱۲۷) آرچر دوگانگی بین عاملیت و ساختار گیدنز را این گونه نقد می کند که:

«آن گاه که ساختار و عاملیت، دوگانگی تلقی می شود، به طور تحلیلی رابطه جداگانه قابل بررسی بین آن دو وجود ندارد.» ثنویت گرایی از مشخصه های ویژه اندیشه آرچر است و وی را از گیدنز متمایز می کند. «آرچر بدنبال بسط مفهیمی از مناسبات گوناگونی است که بین ساختار و عاملیت وجود دارد و این مفاهیم در تبیین چرایی موارد ویژه وضع موجود آن ها به کار می روند.» (همان، ۱۲۵-۱۲۶) «اعتراض اصلی آرچر این است که گیدنز نمی تواند، حتی در این باره سوال کند که کنش گران چه وقت می توانند امور را تغییر دهند و چه وقت نمی توانند، چه این که بتواند پاسخ دهد، و همچنین درباره گوناگونی های قدرت الزام ها، یا آن چه به افراد کما بیش آزادی می

دهد، نیز چنین است.» (همان، ۱۳۸)

«آرچر این بحث را مطرح می کند که عامل و ساخت از یکدیگر مجزا بوده و غیر قابل تقلیل به یکدیگرند، آرچر معتقد است کسانی که تلاش می نمایند تا مسئله رابطه فرد و جامعه را از طریق معرفی دیدگاه های روابط متقابل حل کنند، در واقع جدا بودن صفات و قدرت فرد و جامعه را انکار می کنند، از نظر او آنان به جای پرداختن به بازیگری فرد و جامعه در مقابل هم به بررسی انعکاس آنها در یکدیگر پرداخته اند.» (همان)

آرچر علیرغم اهمیتی که برای سطح واقعیت اجتماعی در نظر می گیرد، سطح کنش انسانی را طوری صورتبندی می کند که به هیچ عنوان قابلیت فروکاستن به سطح واقعیت اجتماعی برای آن وجود ندارد.

«کنشگران در ساختارها، ناگزیر، مقید و ملزم می شوند، ولی در مورد شکل معینی که خود الزامات می گیرند، می توانند تصمیمی بگیرند، کنش گران عاملان تغییرات تاریخی هستند، به رغم آن که کنش همواره در زمینه ساختاری از پیش شکل گرفته شروع می شود، چنین زمینه هایی ضرورتاً با استواری بهم تنیده نیستند و الگو وار فرصت هایی را در اختیار کنش گران می گذارند تا جهت پیشرفت را نوسازی کرده و تغییر دهند.» (همان، ۱۲۹-۱۳۰) «احتمال، تناقض و بنابراین نامحدود بودن ساختارها، مهارت ها، اندیشه و تلاش افراد (و سپس نامحدود بودن عاملیت) همه باری با نتایج پدیداری^۱ دارند، چه ساختارها به شکلی، بازآفرینی بشوند یا دگرسانی بپذیرند و یا نپذیرند.» (همان، ۱۳۰-۱۳۱) آرچر نحوه تعامل بین دو سطح واقعیت اجتماعی و کنش انسانی را این طور به تصویر می کشد:

«علاقه اولیه ما به نظام فرهنگی، دقیقاً در رابطه دوجانبه آن با عاملیت انسانی قرار دارد، به این ترتیب که سیستم فرهنگی دارای خواص منظمی است که روی افراد تأثیر می گذارد، و از آن طرف، افراد نیز به این خواص منظم ساختاری شکل داده و یا آن را تغییر می دهند، در مورد اول از شرایط تأثیر ساختارها به روی افراد بحث می کنیم و در مورد دوم از پیامدهای تأثیر ساختارها (که افراد روی سیستم های فرهنگی ایجاد می کنند) صحبت می کنیم، ثنویت گرایی، به این معنا است که وقتی تأثیرات سیستم فرهنگی بر عاملیت انسانی را بررسی می کنیم، به نظر می رسد به هویتی مکانیکی قائل شده ایم، از سوی دیگر وقتی روی تولیدات فرهنگی تمرکز می کنیم، به نظر می رسد برای عامل ها به عنوان سازنده این تولیدات در مقابل رویکرد مکانیکی، هویتی قائل شده

ایم.)) (آرچر، ۱۹۹۶: ۱۴۳)

«اندیشه تکوینی^۱ به دنبال ایجاد شیوه های گوناگونی است که گذشته کنش را در اکنون مقید می کند و اینکه چگونه همان کنش می تواند بر الزام ها تأثیر داشته باشد.» (پارکر؛ ۱۳۸۳؛ ۳۶-۱۳۷)؛ «در حالی که تکوین شکل^۲، بر دگرگونی دلالت می کند، بر خلاف آن، ایستایی شکل^۳، بر عدم تغییر حکایت می کند.» (ریتزر، ۱۳۸۶: ص ۷۱۰) «تکوین شکل بر این دلالت می کند که کیفیت های پدیدار شونده ای وجود دارند که از کنش ها و کنش های متقابل که آن ها را به وجود می آورند، جدایی پذیرند. همین که ساختارها پدیدار می شوند، بر کنش و کنش متقابل تأثیر می گذارند و آن ها را تغییر می دهند. چشم انداز مبتنی بر تکوین شکل، به این فراگرد در گذشت زمان نظر دارد و به توالی ها و چرخه های بی پایان دگرگونی ساختاری، دگرگونی های پیدا شده در کنش و کنش متقابل و تکمیل ساختاری توجه دارد.» (همان)

جوهره نظریه تکوین آرچر به خوبی در این عبارت نمایان شده است: «مهمترین مشخصه این رهیافت این است که نظام ها در رابطه خود با توان مندی های عاملانه افراد در زمان می توانند معقول شوند، بدون آن که واقعاً شیئی واره شوند، اگر بخواهیم تحلیلی بیان کنیم، رابطه عاملیت و ساختار یک چرخش تاریخی بین محدودسازی عامل ها بوسیله ساختار و گسترش ساختار به وسیله عاملان کنش متقابل است، نظام ها هم می توانند علت و هم می توانند معلول باشند، هم چنان که عاملیت انسانی می تواند چنین باشد، ثنویت گرایی تحلیلی به ناپایداری بستگی دارد.» (پارکر، ۱۳۸۳: ص ۱۳۱) «ساختارها موجب الزام می شوند، آن ها برنامه های عامل ها را با ایجاد هزینه های فرصت متفاوت برای افراد، الزام آور و توان مند می سازند، در نتیجه برای کسانی که در وضع مساعد یا نامساعد نسبی شریکند، در تغییر یا ثبات، منافع وجود دارد.» (همان، ۱۴۰) «ساختار با تعیین هزینه های فرصت برای عامل ها و عرضه آن ها با منطق موقعیتی به آن ها، عاملیت انسانی را مقید و محدود می کند، موقعیتی که ایشان را راهنمایی استراتژیک می کند.» (همان، ۱۴۳)

آرچر به هنگام مطرح کردن آن چه نظریه اجتماعی رئالیستی می نامد، تلاش می کند نشان دهد چگونه علم اجتماعی مجبور است راهش را به دقت در میان دو حد افراط، یکی راه خیانت، دیگری راه گمراهی، برگزیند. او می نویسد: «ما با ارائه هر گونه علم گرایی با قوانینی که گمان می رود تحت تأثیر استفاده ها و سوء استفاده هایی که ما از آزادی هایمان می کنیم، واقع نمی شود، به

1. morphogenetic imagination
2. morphogenesis
3. morphostatis

خود، و نیز به خوانندگان خود، خیانت می‌کنیم، زیرا این امر مسئولیت اخلاقی را بی‌معنا ساخته، عمل سیاسی را بی‌ارزش کرده و خوداندیشی را بیهوده می‌سازد. به همین ترتیب، ما با تظاهر به این که جامعه صرفاً آن چیزی است که ما می‌خواهیم آن گونه باشد، و آن گونه تصور شود، چه حال و چه هر زمان دیگری، یکدیگر را گمراه می‌کنیم.» (تریگ، ۱۳۸۴: ص ۳۴۲)

«نظریه اجتماعی رئالیستی بر آن است که واقعیت اجتماعی در واقع سطح نخواستہ ای است، که به دلیل موجودیت اش نمی‌توان آن را با فروکاستن به اجزای سازنده اش کاوید. وقتی فعالیت های هر یک از اعضای جامعه را توضیح می‌دهیم روایت درستی از جامعه ارائه نکرده ایم، صرف نظر از این که آن فعالیت ها چقدر برای ادامه حیات جامعه اساسی باشد. کنشهای آنان نمی‌تواند آن زمینه ای را که این کنش ها در آن رخ می‌دهد، توضیح دهد.» (همان، ۳۴۴) «این الزام وجود دارد که یا با دلایل و یا با علل شروع کنیم اما واقع‌گرایی تقسیم‌بندی بین عاملیت (دلایل)، رویکرد درونی) و جامعه (علت‌ها، رویکرد بیرونی) را نمی‌پذیرد، من معتقدم تنها یک شرح وجود دارد: این که جامعه در ما وارد می‌شود اما ما می‌توانیم به آن واکنش نشان دهیم، بدون مرجع واقعیت هیچ چیزی که به آن واکنش نشان دهیم وجود ندارد، اما بدون واکنش ما، تنها یک اثر فیزیکی روی واقعیت داریم.» (آرچر، ۲۰۰۰: ص ۱۲-۱۳) چنانچه ملاحظه می‌شود روایت آرچر از نحوه تعامل بین ساختار و عاملیت در مواردی نزدیک به نظریه ساخت‌یابی گیدنز می‌شود با این تفاوت که آرچر جامعه را مفروض می‌گیرد.

در یک جمع‌بندی نظریه‌تکوین می‌توان ادعانمود که این نظریه در مقابل نظریه ساختاربندی گیدنز، که به التقاط ساختار و کنش منجر می‌شود، از ثنویت‌گرایی تحلیلی بین ساختار و کنش حمایت می‌کند. خانم آرچر در مقاله (تکوین علیه ساختاربندی: درباره التقاط ساختار و کنش)، به این موضوع پرداخته است. دیدگاه آرچر هنگامی وضوح بیشتری می‌یابد که نگاهی به اصول مکتب فکری نزدیک به او یعنی (رئالیسم انتقادی) نیز داشته باشیم. روی بسکارا، بعنوان نماینده واقع‌گرایی انتقادی در مورد رابطه بین کارگزار و ساختار معتقد است: «علت ناکامی گیدنز و قائلان به اصالت ساختار و یا کارگزار، نه ناشی از نحوه بیان ارتباط ساختار-کارگزار، بلکه نتیجه فهم نادرست از ماهیت آنها است. ساختارگرایان، اراده‌گرایان و قائلان به نظریه ساختاربندی، ساختار و کارگزار را هستی‌هایی از یک نوع به شمار آورده‌اند، و همین اشتباه باعث شده به این نتیجه برسند که یکی می‌تواند تعیین‌کننده دیگری باشد، در حالیکه جوامع و عاملان هستی‌هایی هستند که

ماهیتا از یکدیگر متمایز اند و خصوصیات متفاوت از یکدیگر دارند.» (درستی، ۱۳۷۹: ص ۲۴۱-۲۴۲) در نظریه آرچر، دوواژه یگانگی (دوئیت)^۱ و غیر یگانگی (ثنویت گرابی)^۲ نیز می‌بایست از هم تفکیک شوند. بر اساس واژه اول که مورد قبول کسانی مانند الیاس و گیدنز است، ساختار و عاملیت دوگانگی تلقی می‌شود، به این معنا که هیچ کدام از ساختار و عاملیت دارای ماهیت جداگانه ای نیست و فقط به لحاظ روش شناسی آنها را از هم تفکیک می‌کنیم. واژه دوم که مورد قبول آرچر است، به این معنا است که ساختار و عاملیت هر کدام به لحاظ هستی شناسی دارای هویت ویژه هستند. آرچر معتقد است که تا زمانیکه درک درستی نسبت به ماهیت جداگانه ساختار و عاملیت به دست نیاوریم، نمی‌توانیم بین آنها بدرستی رابطه برقرار کنیم. اهمیت ماهیت جداگانه قائل شدن برای فرد و جامعه در این است که می‌توانیم تاثیرات علی متقابل فرد و جامعه را تبیین کنیم. «آرچر معتقد است چون ساخت از فاعل جدایی ناپذیر تلقی می‌شود، هیچ دریافتی از اینکه از آن به وجود می‌آید یا خود حادث می‌شود یا قبلا وجود داشته یا در تاثیر علی از آن است به دست نمی‌دهد.» (زاهد، ۱۳۷۷: ص ۲۵۲) آرچر معتقد است «کسانی که می‌کوشند مساله رابطه فرد و جامعه را از طریق معرفی دیدگاههای روابط متقابل حل کنند، در واقع جدا بودن صفات و قدرت فرد و جامعه را انکار می‌کنند، از نظر او، آنها به جای پرداختن به بازیگری فرد و جامعه در مقابل هم، به بررسی انعکاس آنها در یکدیگر پرداخته اند.» (زاهد، ۱۳۷۷: ص ۲۵۰) «رویکرد آرچر می‌تواند هر نوع الزام پدیداری مقید و مشروط ساز کنش را شناسایی کند.» (پارکر، ۱۳۸۳: ص ۱۹۲) «برای تحقق و انجام شدن، فرد پیش اجتماعی باید وجود داشته باشد.» (پارکر، ۱۳۸۳: ص ۱۹۷) آرچر معتقد است «وقتی که بطور تحلیلی ساختار را از عاملیت جدا می‌کنیم زمانمند بودن را (نسبت به همزمانی) به رسمیت شناخته ایم.» (آرچر، ۱۹۹۵: ص ۶۷) جدا کردن عامل و ساخت از یکدیگر، دقت تحلیل را افزایش می‌دهد، به این معنا که در هر مقطع تاریخی می‌توانیم شدت و ضعف هر کدام از عاملیت و ساختار را تشخیص دهیم (در این صورت جنبه واقع‌گرایانه بودن تحلیل رعایت شده است) و در مرحله بعد می‌توانیم راهبردهایی را با توجه به شرایط واقعی موجود ارائه کنیم (در این صورت جنبه انتقادی بودن و مشارکت در تغییر شرایط موجود حفظ می‌شود) برای مثال در یک برهه زمانی بدلیل یک اتفاق تاریخی مانند جنگ و یا انقلاب در یک کشور، ساختارهای گذشته دچار فروپاشی شده اند و تا شکل‌گیری مجدد ساختارهای مورد نظر، عاملیت انسانی نقش برجسته ای می‌یابد، در این موقعیت عاملان برای برپایی نظام ساختاری مطلوب

1. duality
2. dualism

خود، می بایست اعمالی انجام دهند که نتیجه این اعمال در نهایت آنها را به هدف مطلوب رهنمون کند، آنها می توانند پیامدهای ناخواسته کنش را پیش بینی کنند و با عمل و یا جلوگیری از یک عمل خاص، از آن پیامد ناخواسته اجتناب کنند و یا به سمت آن بروند؛ برعکس در جامعه ای که ساز و کارهای اجتماعی در طی زمان قاعده مند و منضبط شده اند، عاملیت نفوذ و قدرت کمتری نسبت به شرایط جامعه پیشین دارد، در این شرایط عاملیت انسانی می بایست برای انجام تغییر در ساختارها، با توجه به منابعی که خود ساختار در دسترس آن قرار داده عمل کند تا به تدریج و در طی زمان بتواند رخنه هایی را در ساختار موجود ایجاد نماید.

یافته های تحقیق

در این قسمت، با استفاده از روش تطبیقی به بررسی نظریات زاهد، گیدنز و آرچر، از طریق پرسیدن ۵ سوال بنیادین از آنها در حوزه رابطه فرد و جامعه، می پردازیم.

مقایسه سطوح متناظر بین مفاهیم، در نظریات زاهد، گیدنز و آرچر:

۱. در تشکلات اجتماعی فرد و جامعه دارای چه خصوصیات هستند؟

زاهد: کنش افراد ایجاد کننده تغییر است، افراد با کنش خود اتفاقات تاریخی را به وجود می آورند، بر این مبنا فرد، زمان ساز است. زمینه اجتماعی (مکان) جنبش ها است، امکانات وم محدودیت های آن، تسهیلات و نیز تنگنانهایی برای کنش گران جنبش به وجود می آورد. ترکیبی از قابلیت های افراد و منابع اجتماعی، ایجاد جنبش را ممکن می سازد.

گیدنز: ساختار هم میانجی و هم نتیجه کنش است، باید زندگی اجتماعی را بصورت مجموعه ای از فعالیت های جاری ببینیم که افراد انسانی انجام می دهند و هم زمان نهادهای بزرگتر را تولید می کنند. هر چه گستره زمانی-مکانی نظام اجتماعی بیشتر باشد، یعنی هر چه نهاد آن در زمان و مکان وسیع تری قرار گرفته باشد، در مقابل تغییرات و تأثیراتی که فرد عامل، خواهان به وجود آوردن آن است، مقاوم تر خواهد بود. این حالت به معنی ایجاد محدودیت در حین توان مند نمودن است. گستره زمان-مکان برخی از امکانات را از حیطه عمل انسان می گیرد و در همان حال، مقدرات دیگری را ایجاد می کند.

آرچر: ساختارها موجب الزام می شوند، آن ها برنامه های عامل ها را با ایجاد هزینه های فرصت متفاوت برای افراد، الزام آور و توان مند می سازند، در نتیجه برای کسانی که در وضع مساعد یا نامساعد نسبی شریکند، در تغییر یا ثبات، منافع وجود دارد. عاملیت، به عامل هایی پیوسته و بسته است که

به طور ساختاری تحدید کننده و شرط آلودند، یعنی مستقل نمی توانند عمل کنند، و در هر صورت مشروط و منوط به عامل های ساختاری هستند. کنش گران در ساختارها، ناگزیر، مقید و ملزم می شوند، ولی در مورد شکل معینی که خود الزامات می گیرند، می توانند تصمیمی بگیرند.

سطوح متناظر: (کنش افراد/زمینه اجتماعی) (عاملیت/گستره زمانی-مکانی نظام اجتماعی) (عامل/ساختار)

در هر سه نظریه برای عامل انسانی و ساختار اجتماعی، ویژگی هایی مشترک در نظر گرفته شده است.

۲. چرا از فردگرایی و جمع گرایی یکسونگرانه می بایست دوری کرد؟

زاهد: اگر تاریخ را مرور کنیم نقش افراد مشهور مرتباً بحث شده است، آن ها با رفتار در زمینه اجتماعی خود، با توجه به امکانات و محدودیت های زمان شان عمل نموده اند، اگر نقش افراد را ندیده بگیریم ممکن نیست بتوانیم وقایع را توضیح دهیم، اما اگر شرایط اجتماعی را نادیده بگیریم، تاریخ به صورت صفحات بی پایانی از داستان سرانی در مورد افسانه های افراد معروف در خواهد آمد، فرد خواص خود را دارد و جامعه نیز با خصلت مندی های خویش وجود دارد.

گیدنز: جامعه صرفاً انبوهی از فعالیت ها در سطح خرد نیست و از طرف دیگر فقط در سطح کلان قابل مطالعه نمی باشد، تحلیل خرد و کلان هر دو ناقصند و این که همواره یکی از این دو مورد استفاده قرار می گیرد ناشی از فرض تقابل و تمایز میان عاملیت و ساختار است.

آرچر: ما با ارائه هر گونه علم گرایی با قوانینی که گمان می رود تحت تأثیر استفاده ها و سوء استفاده هایی که ما از آزادی هایمان می کنیم، واقع نمی شود، به خود، و نیز به خوانندگان خود، خیانت می کنیم، زیرا این امر مسئولیت اخلاقی را بی معنا ساخته، عمل سیاسی را بی ارزش کرده و خوداندیشی را بیهوده می سازد. به همین ترتیب، ما با تظاهر به اینکه جامعه صرفاً آن چیزی است که ما می خواهیم آن گونه باشد، و آن گونه تصور شود، چه حال و چه هر زمان دیگری، یکدیگر را گمراه می کنیم.

سطوح متناظر: (افراد/شرایط اجتماعی) (خرد/کلان) (مسئولیت اخلاقی انسانها/جامعه)

زاهد، گیدنز و آرچر، هر سه به ضعف یک جانبه گرایی در تبیین رابطه فرد و جامعه آگاه هستند و در صدد حفظ هم زمان فرد و جامعه در نظریه اجتماعی هستند.

۳. رابطه بین فرد و جامعه در یک تشکل اجتماعی به چه صورت است؟

زاهد: به جای قائل شدن به رابطه علی و تعیین اولویت ها برای تبیین ساختار و عاملیت، می بایست

به تأثیر و تأثر متقابل فرد و جامعه بر روی همدیگر اهمیت دهیم. **گیدنز:** خواص ساختاری هم میانجی و هم محصول کردارهای اجتماعی هستند. **آرچر:** فرهنگ، توسط عاملیت انسانی ساخته شده است اما هر شکلی از کنش متقابل اجتماعی، از فرهنگ گرفته شده است.

سطوح متناظر: (تأثیر و تأثر متقابل) (میانجی و محصول) (سازنده و ساخته شده) زاهد، گیدنز و آرچر هر سه به تأثیر و تأثر بین فرد و جامعه قائل هستند.

۴. آیا فرد و جامعه از یکدیگر متمایزند یا به یکدیگر متصلند؟

زاهد: وقتی فاعل، روابط و شرائط اجتماعی را سه بعد از یک چیز در نظر بگیریم دیدگاه تازه ای پیدا می کنیم.

گیدنز: ساختار و عاملیت دو روی یک سکه هستند، هنگامی که از یک طرف به نحوه عمل جامعه نگاه می کنیم، کنش گران و اعمال آن ها را می بینیم و هنگامی که از طرف دیگر به آنها می نگریم، ساختارها را می بینیم.

آرچر: برای تبیین درست ساختار و عاملیت می بایست بتوانیم آن ها را از یکدیگر تفکیک کنیم. **سطوح متناظر:** (فاعل/شرایط اجتماعی) (ساختار/عاملیت) (ساختار/عاملیت)؛ روابط در نظریه دکتر زاهد، سطح متناظری در دیگر نظریات ندارد.

بر این اساس، از منظری می توانیم نظر زاهد و گیدنز را در ذیل دوگانگی فرد و جمع قرار دهیم با این تفاوت که زاهد سه بعد را تشخیص می دهند و گیدنز دو بعد؛ اما نظر آرچر با نظر گیدنز به صراحت تفاوت دارد، زیرا آرچر معتقد است برای تبیین درست ساختار و عاملیت می بایست بتوانیم آن ها را از یکدیگر تفکیک کنیم و بنابراین به ثنویت گرایی روی می آورد، در حالی که گیدنز هر گونه تمایز گذاری را نادرست می داند؛ در مقابل زاهد می گوید: می توانیم بین فرد، جامعه و روابط بین شان تمایز قائل شویم اما این سه در هر شکل اجتماعی از یکدیگر غیر قابل تفکیک هستند، نظر زاهد و آرچر در اینکه امکان تمایز تحلیلی بین فرد و جمع وجود دارد، دارای اشتراک است، هر چند آرچر به ضرورت تمایز گذاری برای انجام تبیین صحیح اشاره می کند در حالی که زاهد تنها به امکان این تمایز گذاری می پردازد اما می توان اصالت دادن زاهد به هر سه بعد (فرد- رابطه-جمع) و حقیقی و عینی محسوب کردن آن ها را به معنای ضرورت تمایز گذاری بین ابعاد سه گانه گرفت، بنابراین نظریه زاهد از جهتی به گیدنز نزدیک می شود و از جهات دیگری به آرچر.

۵. چگونه فرد و جامعه بصورت دو جانبه حفظ می شوند (بدون اینکه در یکدیگر منحل گردند)؟

زاهد: غلبه نمودن یکی بر دیگری به یک حائل نیاز دارد و اثرگذاری بر یکدیگر بدون حل شدن در هم نیز باید از طریق یک رابطه مستقل انجام پذیرد، وجود همین عنصر سوم، موجب حفظ اصالت فرد و اصالت جمع، ضمن داشتن تأثیر و تأثر متقابل بر یکدیگر می شود.

گیدنز: صراحتی در این مورد ندارد اما می توان در عناصری مانند نظام اجتماعی، زمان و مکان، نتایج ناخواسته و شرایط نادانسته کنش، عامل حفظ کننده ساختار و عاملیت را شناسایی کرد.
آرچر: صراحتی در این مورد ندارد اما می توان در عنصری مانند زمان، عامل حفظ کننده ساختار و عاملیت را شناسایی کرد.

زاهد بر وجود عامل ارتباطی در نظریه خود، به صراحت اشاره می کند و جایگاه آن را نیز در کنار فرد و جمع مشخص می کند: توجه به (روابط) جهت و اهداف جنبش های اجتماعی را نشان می دهد، تأکید بر جامعه به ما زمینه اجتماعی که جنبش در آن اتفاق افتاده است و آثار و تبعات اجتماعی آن را می نمایاند، و مطالعه فاعلین به ما می گوید چه کس یا کسانی جنبش های اجتماعی را به وجود آورده اند، در مقابل در نظر گیدنز و آرچر صراحتی بر در نظر گرفتن عنصر ارتباطی در تبیین صحیح ساختار و عاملیت دیده نمی شود و می توان کلماتی را معادل با ارتباط در نظر گرفت، در نظریه گیدنز زمان و مکان، نظام اجتماعی یا نتایج ناخواسته و شرایط نادانسته کنش، می تواند این نقش را ایفا کند.

برای مثال در مورد نتایج ناخواسته و شرایط نادانسته کنش، گیدنز می گوید: کنش های خودآگاه و ناخودآگاه افراد می تواند نتایج ناخواسته ای داشته باشد، بطوری که گاهی این نتایج ناخواسته می تواند به شرایط ناآگاهانه کنش بدل شود، هم چنین نتایج ناخواسته بعضاً ممکن است در آینده، بازتولید ساختاری شرایط کنش را فراهم کند و موجب تداوم کنش در آینده شود؛ دیمومت زندگی روزمره همچون جریانی از کنش نیت مند رخ می دهد اما کنش ها پیامدهای ناخواسته دارند، پیامدهای ناخواسته ممکن است به طور منظم بازخوردهایی داشته باشند و شرایط ناشناخته ای برای کنش های بعدی پدید آورند. می توان گفت گیدنز، نتایج ناخواسته و شرایط نادانسته کنش را در واقع به عنوان یک عنصر میانجی بین ساختار و عاملیت قرار می دهد، اما در این مورد، تصریحی در کار گیدنز وجود ندارد. آرچر نیز زمان را بعنوان یک عنصر اساسی وارد تبیین ساختار و عاملیت می کند: نظام ها در رابطه خود با توان مندی های عاملانه افراد در زمان می توانند معقول شوند، بدون آن که واقعا شیئی واره شوند، اگر بخواهیم تحلیلی بیان کنیم، رابطه عاملیت و ساختار یک

چرخش تاریخی بین محدودسازی عامل‌ها بوسیله ساختار و گسترش ساختار بوسیله عاملان کنش متقابل است، در اینجا آرچر علاوه بر عاملیت و نظام، عامل سوم یعنی زمان را تشخیص می‌دهد، اما او نیز مانند گیدنز بر اینکه نقش و جایگاه این عامل ارتباطی در میانجی‌گری بین فرد و جامعه چه می‌تواند باشد، توضیح صریحی ندارد.

نتیجه‌گیری

مفروضات پایه‌ای این مقاله مبنی بر: الف) برای حفظ فرد و جامعه در نظریه اجتماعی، فقط کنار هم قرار دادن آنها به حل مسأله نمی‌انجامد. و ب) برای حفظ فرد و جامعه، می‌بایست سازوکارهایی را طراحی کرد، تا این مکانیسم‌ها هم نحوه رابطه فرد و جامعه را به خوبی نشان دهند و هم نحوه تعامل فرد و جامعه را مشخص کند. به گونه‌ای که این تعامل منجر به غلبه یکی بر دیگری نشود، باعث گردید که در این مقاله از نظریاتی که سازوکارهایی را برای تبیین تعاملات فرد و جامعه، طراحی کرده‌اند، بهره‌برداری نمایم.

"گیدنز" با عنصری مانند زمان و مکان، نظام اجتماعی و یا نتایج ناخواسته و شرایط نادانسته کنش، "آرچر"، با استفاده از عنصر زمان، و "زاهد"، با اصالت قائل شدن برای رابطه، و معرفی آن به عنوان یک عنصر فرهنگی که نقش جهت‌دهندگی را در یک تغییر اجتماعی بر عهده دارد، نحوه تعاملات بین دو سطح عاملیت و ساختار را نشان می‌دهند، در این دسته، تنها زاهد، با اصالت قائل شدن برای (فرد-جمع-رابطه)، بصورت آگاهانه نقش و جایگاه هر یک از این عوامل را در نظریه اجتماعی روشن کرده است، از آنجا که در نظریه زاهد به هر سه این عوامل اصالت داده شده، لذا می‌توان:

- ۱) خصوصیات هر کدام از این عناصر را شناسایی کرد.
- ۲) شکل ویژه‌ای که این عوامل در هر برهه تاریخی می‌گیرند را نشان داد.
- ۳) بدلیل اصالت داشتن هر سه بعد، از غلبه یکی بر دیگری جلوگیری نمود زیرا هر کدام از این عوامل انجام‌دهنده نقشی هستند که دیگر عوامل نمی‌توانند آنها را انجام دهند.
- ۴) از ابهام در نظریه آن‌طور که در نظریه گیدنز و آرچر دیده می‌شود، جلوگیری نمود. با این توضیح که در نظریه گیدنز به این دلیل که او صراحتی در بکار بردن عنصر رابطه‌ای ندارد، نمی‌توان سوال کرد که آیا وقتی پس از شکل‌گیری شرایط ساختاری که در نتیجه نتایج ناخواسته کنش بوجود می‌آید، کنش چه شکلی به خود می‌گیرد؟ آیا تابع محض شرایط ساختاری می‌شود و یا اینکه کنش‌گر باز هم دارای آزادی هست؟، در نظریه آرچر نیز به

این دلیل که عنصر زمان در سطحی فلسفی باقی مانده و دقیقاً برای فهم مناسبات اجتماعی بکار گرفته نشده، مشخص نیست در چه زمانی عامل‌ها به وسیله ساختار محدود می‌شوند؟ و یا در چه زمانی ساختارها بوسیله عاملان گسترش می‌یابند؟، در نظریه زاهد، به این دلیل که ایشان به صراحت نقش و جایگاه هر یک از عوامل را ذکر کرده‌اند، می‌توان در سطح تجربی بخوبی سهم هر یک از عوامل را نشان داد و از تأثیر و تأثرات فرد و جامعه بر یکدیگر بدون این که منجر به غلبه یک عنصر بر دیگری شود، سخن گفت. با توجه به این توضیحات، مقدمات دستیابی به یک نظریه اجتماعی جامع‌تر در مورد تبیین فرد و جامعه را در دو دسته کلی به این صورت قرار می‌دهیم:

- ۱) کشف سازوکارها و یا مکانیسم‌هایی که هم با فرد و هم با جامعه در ارتباط هستند، در این دسته از مکانیسم‌هایی چون نتایج ناخواسته و شرایط نادانسته کنش، زمان، فرهنگ و ایدئولوژی نام بردیم.
- ۲) کشف خصوصیات حاکم بر فرد و جامعه در جهت رسیدن به یک تبیین همه‌جانبه در مورد آن.

پیشنهاد می‌شود برای رسیدن به یک نظریه جامع‌تر در این باره، یک پارادایم‌شناسی در هر دو زمینه انجام شود، به این معنا که انواع سازوکارها و مکانیسم‌های ارتباطی، شناسایی و طبقه‌بندی شوند و همچنین صور بنیانی حاکم بر فرد و جامعه نیز شناسایی شده و طبقه‌بندی گردد، همچنین به نظر می‌رسد نظریه زاهد، مستعد‌ترین نظریه در هر دو زمینه است، به دلیل این که ایشان با استفاده از منطق سیستمی دقیقاً جایگاه هر پدیده را شناسایی کرده و عوامل تأثیرگذار را بر طبق این منطق تشخیص داده‌اند، از آن جا که این پارادایم‌شناسی در هر دو زمینه تاکنون در نظریه اجتماعی صورت نگرفته است، مکانیسم‌های ارتباطی و همچنین خصوصیات حاکم بر فرد و جامعه، بصورت پراکنده شناسایی می‌شوند، در واقع قبل از انجام این پارادایم‌شناسی، تمام فعالیت‌ها در زمینه تبیین فرد و جامعه در مرحله پیش از نظریه قرار می‌گیرند و تنها در بردارنده مواد خامی هستند که می‌توانند در مرحله ساخت نظریه مورد استفاده قرار گیرند.

منابع

- اسمیت، فیلیپ (۱۳۸۳)، *درامدی بر نظریه فرهنگی*، ترجمه حسن پویان، تهران. دفتر پژوهشهای فرهنگی.
- پارکر، جان (۱۳۸۳)، *ساختاربندی*، ترجمه امیر عباس سعیدی پور، تهران. انتشارات اشیان.
- پیرسون، کریستوفر (۱۳۸۰)، *گفت و گو با انتونی گیدنز (معنای مدرنیت)*، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران. انتشارات کویر.
- تریگ، راجر (۱۳۸۴)، *فهم علم اجتماعی*، ترجمه شهناز مسمی پرست، تهران نشر نی.
- جلائی پور، حمیدرضا (۱۳۸۷) و جمال محمدی، *نظریه های متاخر جامعه شناسی*، تهران نشر نی.
- حاجی حیدری، حامد (۱۳۸۸)، *انتونی گیدنز (مدرنیت. زمان. فضا)*، تهران نشر اختران.
- درستی، احمد (۱۳۷۹)، «دیدگاههای مختلف جامعه شناختی درباره مساله کارگزار و عاملیت»؛ *نشریه علوم سیاسی*، سال سوم، شماره دوازدهم.
- ریتزر، جورج (۱۳۸۶)، *نظریه جامعه شناسی در دوران معاصر*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران انتشارات علمی.
- زاهدزاهدانی، سید سعید (۱۳۶۷)، «نگرشی اجتماعی به اصول دین در اسلام»، *مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز*، دوره چهارم، شماره اول
- _____ (۱۳۶۹)، «رابطه فرد و جامعه: مقایسه دو دیدگاه»، *مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز*، دوره پنجم، شماره دوم
- _____ (۱۳۷۰)، *مبانی روش تفکر اجتماعی در اسلام*، شیراز. موسسه انتشارات بهینه.
- _____ (۱۳۷۰ الف)، *طرحی نو در علوم اجتماعی*، شیراز. موسسه انتشارات بهینه.
- _____ (۱۳۷۷)، «نظریه ای ترکیبی در مورد جنبش های اجتماعی»، *فرهنگ، اندیشه سیاسی* ۲۷-۲۸
- _____ (۱۳۸۰)، *بهائیت در ایران*، تهران مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- _____ (۱۳۸۱)، *جنبش های اجتماعی معاصر ایران*، تهران نشر کتاب طه.
- _____ (۱۳۸۷)، *نظریه ای در مورد جنبش های اجتماعی*،

- کرسی‌های نظریه‌پردازی، دانشگاه شیراز، داوران: دکتر حمید احمدی، دکتر غلامرضا جمشیدی‌ها و دکتر عیوضی
- _____ (۱۳۹۰)، دکتر جاجرمی زاده و دیگران «چستی و چگونگی فرهنگ پایه اسلامی و سکولار»، دانشگاه شیراز و دانشگاه پیام نور شیراز
 - سایر، آندرو (۱۳۸۵)، روش در علوم اجتماعی: رویکردی رئالیستی، ترجمه دکتر عماد افروغ، تهران. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
 - کرایب، یان (۱۳۷۸)، نظریه اجتماعی مدرن، ترجمه عباس مخبر، تهران. نشر آگاه.
 - کسل، فیلیپ (۱۳۸۳)، چکیده آثار انتونی گیدنز، ترجمه حسن چاوشیان، تهران. نشر ققنوس.
 - گیدنز، آنتونی (۱۳۷۶)، جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران. نشر نی.
 - _____ (۱۳۷۸)، سیاست، جامعه‌شناسی و نظریه اجتماعی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران. نشر نی.
 - _____ (۱۳۸۴ الف)، چشم اندازهای جهانی، ترجمه و مقدمه محمد رضا جلالی پور، تهران. نشر طرح نو.
 - _____ (۱۳۸۴ ب)، مسائل محوری در نظریه اجتماعی، ترجمه دکتر محمد رضایی، تهران. انتشارات سعاد.
 - مطهری، مرتضی (بی تا)، جامعه و تاریخ، تهران. انتشارات صدرا.
 - مقدس، علی اصغر و حسین قدرتی (۱۳۸۳)، «نظریه ساختاری شدن انتونی گیدنز و مبانی روش شناختی آن»، مجله علوم اجتماعی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد.

منابع لاتین

- Archer Margaret (1986) culture and agency ،Cambridge University Press.
- Archer Margaret ،(1995)Realist Social Theory :The Morphogenetic Approach، Cambridge University Press.
- Archer ،Margaret ،(2000)being human: the problem of agency ،Cambridge University Press.
- Craib ،Ian ،(1992)Anthony Giddens، Routledge.
- Giddens ،Anthony ،(1979) ،CENTRAL PROBLEMS IN SOCIAL THEORY، THE MACMILLAN PRESS LTD، FIRST EDITION 1979 ،LONDON.

- Giddens ،Anthony ،(1986) ،The Constitution of Society ،University of California Press.
- Giddens Anthony ،Jonathan turner ،(1987)social theory today ،Stanford University press.
- Peter ،Berger ،(1963)invitation to sociology harmondsworth Middlesex England.

